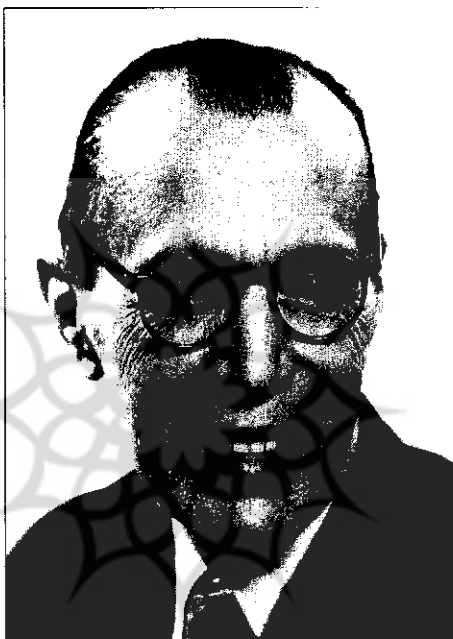




بهار و جهان متن‌شناسی

جبریل شادان



آنان که از بهار سخن‌گستر سخن گفته‌اند، بیشتر چکامه سرای بلند پایگاهی مد نظرشان بوده که به استواری و ماندگاری خداوندان چکامه‌های سامانی و غزنوی، سخن می‌آفریند و در سده چهاردهم هجری - یعنی زمان حیاتش - و بعد از آن، هیچ هم‌تا و هم‌پا ندارد؛ یا از آن تشنه کام آزادی سخن رانده‌اند که در هر فرصت و تا واپسین دم، دل به دریای سیاست می‌زند و در محافل و مناصب گوناگون، با حضور در مجلس شورا و ورود به عرصه روزنامه‌نگاری، به مبارزه سیاسی می‌پردازد.

آنچه در این میان بیشتر مغفول

مانده، سیمای بهار محقق است که در کار تحقیق، مبتکر و مجتهد بشمار می‌آید و روزان و شبان عمر را در پژوهشها و نگارشهای ادبی، به ویژه در بخش نقد و تصحیح متون، سپری کرده.

به یاد می‌آورم در آن نخستین روزها که به محضر استاد دکتر شفیع کدکنی راه یافتم، از پیشگامان فن نقد و تدقیق ادبی در ایران نو سخن رفت و استاد، شیفته‌وار، نام سه تن را بر زبان راند و اینان را ائمه طائفه دانست و صاحب سبک و آغازگر؛ از جمله بهار و گویا دو تن دیگر، علامه قزوینی و استاد فروزانفر بودند.

بهار در عصر حساس و پرتنش از تاریخ فرهنگ و سیاست ایرانی می‌زیست در اوج گذار. به نظر می‌رسد نهضت احیای متون قدما - که در روزگار پهلوی اول برپا شد و بیقین فرزند زمانه خویشتن بود، از گرایش خائنانه - جاهلانه‌ای که تحت عنوان «وطن پرستی» شکل یافت - و هم خود تباهی آفرید و هم برخی را به واکنشهای تند

تباهی‌آفرین کشانید و منکران اصالت فرهنگ و فرهنگ اصیل ایرانی را پدید آورد و تا روزگار ما دامن گسترده بر کنار نباشد و بهار هم جزئی از این نهضت و متأثر از آن و مؤثر بر پاره‌ای محاسن و معایب آن است.

جهالت و خیانت در آن عصر دست به دست هم دادند و «دیانت» و «قومیت» را - که دو مقوله جداگانه‌اند و اصلاً قسیم هم نیستند که از میانشان اختیاری شدنی باشد - رو در رو ساختند. البته مطلب دیگری هم بود که متأسفانه برخی تاریخ‌گزاران و ناقدان کارنامه‌دستهای پنهان از آن غفلت می‌کنند و آن این که

ملی‌گرایی آن روزگار، اولاً یکسره تباه و تباهی‌آفرین و نکوهیدنی نبود، ثانیاً تماماً آفریده اغراض دشمنان خارجی و خائنان و ناهوشیاری جاهلان نیست، بلکه قدری از آن هم موافق سرشت آن عصر و دنیایی است که به «تعارف» می‌بسجید و هر ملتی در معرکه داد و ستد مادی و معنوی آن عهد، بناچار، نشانی راستین یا دروغین، برای تمییز و تمایز می‌طلبید؛ نشانی که باز جستش در هویت ملی، در نظر شرع مقدس و شعور عمومی، ناصواب نمی‌نماید.

باری، این نهضت، در فاصله مشروطیت تا شهریور ۱۳۲۰ ه.ش، شکل گرفت و هم وسیله سوء استفاده و زیان رسانیدن به برخی معانی قدسی و ارجمند شد و هم منشأ خدماتی که نادیده گرفتارانشان، گل‌اندوده خواستن گوشه‌ای از «حقیقت» است.

بهار در آن حال و هوای سرود، قلم می‌زد، مطبوعه می‌پراکند،

در کنشهای کلان سیاسی شرکت می‌کرد و خواه‌ناخواه از موجی که پدید آمده بود، بر کنار نماند، موجی که - باز می‌گویم - نه یکسر مایه مباهات و ستایش است، آن گونه که برخی قلمزنان روشنفکرانمان نمودند، و نه یکسر نکوهیدنی و رسوا، آن گونه که برخی تحلیلگران غیور پنداشتند؛ و یقیناً بنیانگذار بخش مهمی از فرهنگ امروز ماست. بهار دربارهٔ ایران باستان با شیفتگی و دل‌بستگی بسیار قلم می‌فرساید و در گزارش نخستین ادوار اسلامی گاه ذهن و زبانی شعوبی وار دارد؛ مردی که در سنگر آزادی هم‌رمز مدرس کبیر بوده گاه سخنش بوی تن دادن به انفکاک دین و سیاست، و روحانیت نکوهی می‌گیرد و...^۱

ظاهراً در خلال همین باستانگراییها اندیشهٔ زنده داشت مرده ریگ معشر ماضین نیرو می‌گیرد و بهار هم با شور و شوق زائد الوصف به احیای «تاریخنامهٔ بلعمی و تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص»ها که بیشتر باز نمایندهٔ پاره‌ای نیمه منسی از گذشتهٔ ملیت ایرانی است و زبان قوم را قوام می‌بخشد، روی می‌آورد.

بهار اگر چه در احیای متون آثار به پرشماری قزوینی و اقبال برجای نهد، کارنامهٔ درخشانی از جهت کیفی در این زمینه دارد. او «گلشن صبا»ی فتحعلی خان صبا را به سال ۱۳۱۳ (در ۴۸ص) و تاریخ سیستان مجهول المؤلف را به سال ۱۳۱۴ (در ۴۸۶ص) و ترجمهٔ بابا افضل مرقی را از رسالهٔ نفسی به سال ۱۳۱۶ منتشر ساخت. همچنین مجمل التواریخ (در ۵۶۷ص) و منتخب جوامع الحکایات به ترتیب در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۲۴ انتشار داد و «تاریخ بلعمی» اش در دو دفتر به سال ۱۳۴۱ منتشر شد.^۲

او در این کارها زحمت فراوان متقبل شد و خود نوشت: «... اگر چه کسی متوجه مزایای آن و خون دل و رنج مصحح آن نباشد و قدر نداند، عمل به وظیفهٔ علمی فی حد ذاته مطمئن نظر ارباب فن است، خواه در برابر آن تعهدی کرده باشد یا نه،... امیدوارم... اهل دلی... پیدا شود که بداند بیچاره‌ای منزوی در زنده کردن [ترجمهٔ تاریخ طبری]، این مردهٔ هزار ساله، چه نفسی سوخته و چه انفاس مسیحایی به کار برده است...»^۳

نام بهار را در آغاز عصر پهلوی یکم در میان معلمان «دارالمعلمین عالی»، کنار دکتر رضازاده شفق، میرزا عباس اقبال آشتیانی و بدیع الزمان فروزانفر می‌یابیم.^۴ همچنین در دانشگاه باهم اینان و مرحوم بهمنیار همکار بود؛ می‌دانیم این افراد همه به نحوی با آغاز «متن شناسی» جدید در ایران، مرتبط بوده‌اند.

او در برنامه‌ای که برای تاریخ ادبیات در دارالمعلمین عالی نوشت، به متون و پدیدآورندگانشان و مطالعهٔ منتخبات آثار جدّاً بها

داد^۵ و در دانشگاه هم به تدریس متون و سبک‌شناسی مشغول بود. از خصایص کار بهار اتکایی است که به سنت علمی رشته‌های ادبی مورد پژوهش خود دارد و شناخت بهامند از آن؛ چنان که فی‌المثل در سبک‌شناسی پیشینهٔ کار را در تذکره‌ها و اقوال شاعران قدیم و انقلابات ادبی سده‌های واپسین باز می‌جوید،^۶ پیشینه‌ای که بهار، در حقیقت، خود بخشی از آن را در جوانی و روزگار دانش‌اندوزی درک کرده بود و خود جزیئی از آن بود!

بهار در زمرهٔ شاگردان میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (ادیب اول) است و ادیب پرچمدار ادب سنتی تازی و پارسی در حوزهٔ علمی خراسان آن روزگار که فروزانفر و پروین گنابادی و مشکان طیبی و جزایشان همه شاگردان او بودند.^۷

بی‌گمان ادیب که خود در آشنایی با رموز سرایش به سبک خراسانی و توانایی در این کار، کم‌نظیر بود، بر بهار تأثیر بسیار گذاشته است.

بهار گذشته از ادیب نیشابوری، نزد صید علی خان در گزی هم تلمذ کرده^۸ و این صید علی خان کسی است که استاد بزرگ بهار، یعنی ادیب نیشابوری، هم در رهیافت به جهان شعرشناسی و آیین‌مندی شعری و امدار اوست.^۹

ادیب نیشابوری معتقد بوده است که خودش شاعرتر از صید علی خان و صید علی خان شعر فهم‌تر از اوست^{۱۰}؛ و روشن است تلمذ بهار نزد صید علی خان چقدر می‌توانسته بر قوت او در نقد ادبی اثرگذار باشد. بهار در نامه‌ای که به «بولدیرف» روسی نوشته به سخنی از صید علی خان در گزی استشهد می‌کند.^{۱۱}

درین گفتگویی نیست که فضای خانوادگی بهار که پدرش ملک الشعراء آستان قدس رضوی - علیه السلام - بود و با بهار شروانی - که نام ویادش در دسرهایی هم برای شاعر ما آفرید و مجال ذکر آن نیست - مرتبط، در پرورش روح نقد ادبی در وی سهیم بوده و همچنین تحصیلش در حوزهٔ علمی ادب پرور خراسان آن عهد.

این نوع تحصیلات اگر چه به شیوهٔ قدیم و دچار نارسایی فراوان بود، باعث پرورش نوادری چون بهار و فروزانفر شد و سهم بزرگی در پیدایی نهضت تحقیقات ادبی در صدسال اخیر یافت.

بهار خود نوشته است: «ادبیات فارسی تا سی‌چهل سال پیش دو پایه بیش نداشت: یکی علوم مقدماتی زبان عرب، دیگر تتبعات و مطالعات در متن زبان فارسی و فراگرفتن قواعد ناقص زبان و تاریخ و لغت. این دو پایهٔ معلومات وقتی با قریحهٔ شاداب و ذوق و هوشی طبیعی توأم می‌شد، بعد از سالها ممارست، شاعری مفلح یا دبیری لایق بیرون می‌داد، خاصه که پیرایه‌ای از علوم معقول و منقول و یا

نمکی از تصوّف و عرفان هم بر آن پاشیده باشند.»^{۱۲}

این شرح هر چند عام است، در حقیقت روایتی مجمل از بالیدن فرهنگی و علمی خود بهار شاعر و ادیب هم هست.

بهار در حوزه‌ای پرورش یافت که میراثداری از میراثداران شیوه قدمایی متن‌شناسی بشمار می‌رفت و در روزگاری زیست که محققان ایران در آن باشیوه‌های نوی متن‌شناسی آشنا شدند. خود درباره سابقه تصحیح می‌گوید:

«تصحیح کتاب به طریق علمی و انتقادی و آماده ساختن از برای طبع چنان که امروز متداول گردیده، خود فنی است از فنون ادبی

انتقادی که در دنیای ما تا نصف قرن اخیر چندان مرسوم و متداول نبوده است.

در عهد قدیم اگر دانشمندی می‌خواست کتابی را به طریق فنی امروزی از حالت ابهام و پیچیدگی به حال سهولت و روشنی بازگرداند، آن را تفسیر یا شرح می‌کرد، و این عمل بیشتر در کتب مذهبی و علمی و کمتر در ادبیات صورت می‌گرفت - و مفسر با شارح ناچار بود قسمت قسمت از اصل کتاب را ذکر کرده، سپس آن را به سلیقه خود انتقاد کند و اشکالات آن را رفع سازد و پیچیدگیهای آن را روشن نماید و اغلاط آن را به عقیده خود به صلاح باز آورد.

عیبی که آن قبیل کتب داشت آن بود که اصل تألیف از بین می‌رفت و کتابی دیگر به وجود می‌آمد که بیشتر از اوقات، کار خواننده را مشکلتر می‌ساخت.

اما تصحیح انتقادی به طریق فنی که امروز معمول است، در دنیای قدیم رواجی نداشت، و اگر کسی کتابی را تصحیح می‌کرد چون غالباً به سلیقه شخصی و بدون تفحص کامل و استقصا بود ناقص و معیوب از کار بیرون می‌آمد، یا حواشی بی‌معنی که به شرح و تفسیر شبیه‌تر بود در فراویز صفحه و اطراف سطور به وجود می‌آمد که کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

از این رو کمتر کتاب صحیحی از علمی و ادبی ممکن بود به دست خواننده برسد، مگر کتبی که در نزد مؤلف یا شاگردان مجاز مؤلف قرائت و مقابله شده و اجازه قرائت داده شده باشد - و آن هم باز از حلیه انتقادی عاری بود، و از آن قبیل کتب هم کمتر به دست می‌آمد،

و همه مؤلفان این زحمت را احتمال نمی‌کردند، ازین سبب غالب کتب علمی و ادبی در زمان خود مؤلف هم مغلوط و ناقص منتشر می‌شد و هر کاتبی به سلیقه خود چیزی می‌افزود یا می‌کاست! دانشمندان از اواخر قرن گذشته به خیال اصلاح این قبیل کتب که میراثهای علمی و ادبی قدیم است افتادند و از ابتدای قرن اخیر به بعد کتبی ازین دست که با دقت و تحقیق و غوررسی فراوان و مراجعه به مآخذ و اسناد عمده و استقصای کامل تهیه شده بود، انتشار دادند.

علما و فضلاء مشرق نیز رفته رفته در سایه تشویق دانشمندان

دیگر این روش پسندیده را دنبال کردند، لیکن در خود ایران باز ترتیب طبع کتب به همان طرز دیرین دوام داشت و کتابهایی با اغلاط و تصحیفها و کم و زیادیهایی بی‌پایان به طبع می‌رسید (که هنوز هم بدبختانه دوام دارد!) و کتبی غیر نافع به وجود می‌آمد و مایه گمراهی خواننده بیچاره را فراهم می‌آورد و دانش‌آموزان را اغراء به جهل می‌نمود!^{۱۳}

سپس از وزارت فرهنگ و اعتبار ویژه استنساخ و عکسبرداری کتب و نیز تصحیح کتب قدیم در آن وزارتخانه سخن می‌گوید و تأسیس اداره انطباعات^{۱۴} که

چاپ مجمل التواریخ هم از برکات همین امکانات است - تصحیحی که بهار در کمتر از یک سال و پریشان‌روزگاری به انجام رسانید^{۱۵} - عکس آن را مرحوم علامه قزوینی در اروپا از محل اعتبار دولت تهیه کرد و بهار در ایران آن را آماده و تصحیح نمود.

بهار در مقدمه سبک‌شناسی آنجا که از «پرفسور هر تسفلد آلمانی» یاد می‌کند^{۱۶}، شمه‌ای از تأثیر حضور وی را بر خود و همانندان خود و می‌نماید.

دانستنی است که گروهی - از جمله بهار و کسروی و مینوی - در تهران از هر تسفلد (هرتسفلد) پهلوی آموختند و اینان از نخستین پهلوی آموختگان ایرانی متأخراند.

آنگونه که از مناقشه قلمی رفته بین بهار و کسروی بر می‌آید، کسروی و بهار در پهلوی‌آموزی به نوعی هم مباحثه بوده‌اند.^{۱۷} چیرگی بهار بر شعر فارسی خراسانی و جستجوهایش در متون ادبی و آشنایی‌ای که با زبان و ادب و تاریخ ایران پیش از اسلام حاصل



کرد، زمینه را آماده ساخته بود که دست به کارهای جدی متن شناختی بزند و خوشبختانه این قوه به فعلیت رسید و توان استنباط ادبی و لغوی بهار بارها در کارهای میراثی و انتقادی به یاری اش آمد.

وی در تصحیح تاریخ سیستان با دستنوشتی کهن و منحصر به فرد مواجه بود که البته از اغلاط هم پرداخته نمی نمود. ازین رو بناچار از حدس و اجتهاد خویش بهره گرفت. نمونه را از قلم خودش بخوانید:

«... در این شعر رودکی:

ورم ضعیفی و بی ندیم نبودی

وانک نبود از امیر مشرق فرمان

کلمه «بی ندیم» را غلط پنداشته و در حاشیه با تردیدی «بی بُدیم» را اصل آن کلمه دانسته بودیم و تصور شده بود که «بی بُدی» همان کلمه‌ای است که امروز «لابدی» گویند، یعنی ناچاری و بیچارگی،... اخیراً کتاب حدود العالم... منتشر گردید [و] حقیر در ضمن مطالعه این کتاب ناگاه به کلمه «بی بدی» به همین معنی حدسی خود برخورد... عکس این معنی... عبارت از «مظالم سیاه» بود که نویسنده [=بهار] آن را در متن «مظالم سیاه» تصحیح کرد و اصل نسخه را به

حاشیه برد، و بعد در ضمن مطالعه گر شاسپ نامه اشعاری به نظر رسید که شاید «مظالم سیاه» صحیح باشد؟... نظیر قسمت اخیر بیش از یک نوبت روی نداده است.^{۱۸}

نمونه دیگر زمانی رخ داد که مرحوم عباس اقبال آشتیانی شروع به نگارش سلسله‌ای از مقالات در مجله دانشکده کرد و موضوع آن را تاریخ ادبیات ایران قرار داد. اقبال آن روز جوانی نورسیده و سخت شیفته کار و وسواس علمی علامه قزوینی و شیوه غربیان در تحقیق متون بود، و بهار دانشوری سالمندتر و سنت‌گراتر که به آسانی تن به آوازه «براون» هانمی داد.

به هنگام نشر سلسله مقاله اقبال، بهار بیت «می آرد شریف مردمی پدید / آزاده تر از درم خرید» را که اقبال از روی المعجم چاپ قزوینی نقل کرده بود، غلط دانست و نوشت: «مصراع دوم نه تنها با وزن شعر... اختلاف دارد، بلکه معنی هم ندارد... و ظاهراً باید این مصراع این طور باشد: «و آزاده برون از درم خرید» که هم وزن صحیح

است و هم مطابق سبک و سلیقه مصراع اول معنی می دهد.^{۱۹} اقبال اصلاح و تصحیح بهار را روان دانست^{۲۰}؛ ولی بهار هم سخن اقبال را نپذیرفت و خصوصاً نوشت «این که ذوق ما با ذوق رودکی که ده قرن پیش بوده موافقت ندارد، و باید به نسخ قدیمی رجوع نمود، راست است. با بودن نسخ باید اکثریت نسخ را بر هر ذوقی ترجیح داد، و در صورتی که نسخه منحصر به فرد و دارای غلط فاحش بوده باشد، اشخاصی که تتبع زیاد در اصطلاحات و ذوق شعری و لغات مستعمله قرون سوم و چهارم هجری نموده باشند حق دارند ذوق خودشان را دلیل تصرف قرار داده و حدسی در اصلاح یک مصراع یا بیت ایرا نمایند.»^{۲۱}

و سپس در دفاع از خود برهانی قاطع آورد:

«در مصراعی اعمال نظر و ذوق کرده‌ام که بیست هزار بیت و مصراع به همان سبک و طرز و از همان عصر و دوره در خاطر دارم، و بیست هزار شعر با همان لغت و اصطلاحات (معروف به سبک ترکستانی) به شهادت عموم که یکی خود شما هستید، ساخته و می سازم.»^{۲۲}

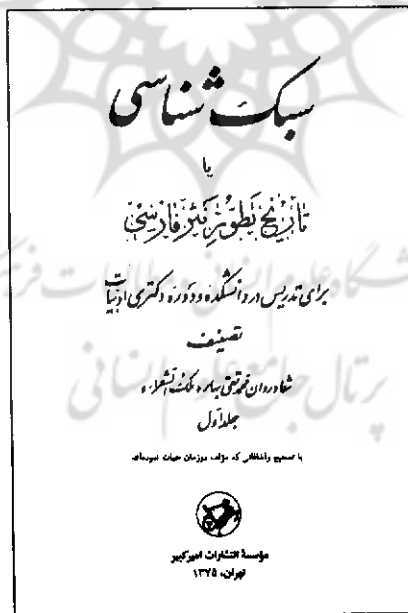
بهار با این سخن از آشنایی عمیقش با ذهن و زبان حاکم بر آن متن حکایت کرد و این که چگونه کسی حق دارد به تصحیح «قیاسی»

در متون قدما دست یازد.^{۲۳}

اعتقاد بهار به شایستگی اجتهاد و استنباط ورزی شایستگان در کار نقد و تصیح متون، به معنای عدم اعتقادش به آیین مندی و اسلوب علمی و محتاطانه نیست.

در جای دیگر نوشته است: «بدیهی است... ما حق نداریم [در متون قدیم] کلمه‌ای را از روی ذوق خود و طبق رسم زمان خویش تغییر بدهیم، هر چند این تغییر و تصحیح زیباتر و در نظر مردم امروز صحیح‌تر به نظر آید... اما گاهی کتابی دچار محذوراتی می شود، مثل تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص که این جانب

تصحیح کرده، یا کتاب ترجمان البلاغه، تصحیح آقای آتش که نسخه منحصر به فرد است و منابع اصلی آن در دست نیست یا اگر هست از عربیهای اخذ شده که آنها هم عیناً موجود نیستند و مفاد بعضی از آنها در کتب تازی پراکنده است. شکی نیست که درین موارد ناچار مایه و ذوق و کثرت تتبعات مصحح لازم و ملزوم عمل است، و الاً



نمی‌توان آن را تصحیح نام نهاد.

... یکی از علل فساد کتب خطی قدیم فارسی ما از همین راه نشأت کرده است که هر کاتبی یا قاری هر کلمه‌ای را که نمی‌دانسته و فهم نمی‌کرده یا از وضع آن خوشش نمی‌آمده است، به میل و ذوق خود تراشیده و کلمه دیگر به جایش نهاده... به همین سبب در تصحیح انتقادی و فنی امروز حتی الامکان سعی می‌شود، لفظی از الفاظ و لغتی از لغات متون تا حد امکان دست نخورد، و مصحح هر چه از هر جا برای اصلاح کلمه‌ای به دست می‌آورد، در حاشیه قید کند. مگر به ندرت و در بدیهیات که آن هم باز بایستی نسخه متن را در حاشیه و به هر شکلی و وضعی که دارد قید و ثبت نمود.^{۲۴}

بهار در کار متن شناسی به آگاهیهای سبک شناختی، بسیار بها می‌داد و خود از آن بهره فراوان می‌گرفت.

در مقدمه سبک شناسی نوشته است: «... دانشجو قادر خواهد شد که با آموختن این علم در تصحیح کتب قدیم به راه خطا نرود و به قیاسات صحیحه توانایی یابد و از تصرفات ناصواب که مایه فساد و ضیاع بسیاری از کتب قدیم شده است بپرهیزد. در تاریخ بییهقی... چاپ طهران عبارتی است که می‌گوید: «امیر محمود قصدری کرد و میان امیران مسعود و محمد مواضعتی که نهادنی بود بنهاد - امیر محمد را آن روز امیر خراسان خواند و اسپ امیر خراسان خواستند و وی سوی خراسان و نشاپور بازگشت». در نسخه بییهقی چاپ کلکته... همین عبارت را چنین ضبط کرده است: «... امیر محمود قصدری کرد و میان امیران و فرزندان او مسعود و محمد مواضعتی که نهادنی بود بنهاد - امیر محمد را آن روز اسپ بر درگاه نبود اسپ امیر خراسان خواستند و وی سوی نشاپور بازگشت».

... اگر کسی به علم سبک شناسی واقف باشد خواهد دانست که نسخه طبع طهران صحیح است و طبع کلکته فاسد و مغشوش و آن نقصان و زیادت از تصرف ناسخ یا مصحح نادان است - چه، می‌داند که «اسپ بر درگاه خواستن» در آن زمان علامت امتیازی و منصبی و جاه و مقامی بوده است که از طرف پادشاه به کسی اعطا شده باشد و در حکم اعلان و انتشار آن جاه و منصب است... در این صورت ضبط چاپ کلکته ناصواب و اضافت «اسپ بر درگاه نبود!» و حذف «امیر خراسان خواند» دلیل بی‌اطلاعی ناسخ و طابع و مصحح است.

... در گلستانهای چاپی این شعر را می‌بینیم:

گوئی رگ جان می‌گسلد نغمه سازش

ناخوش تر از آوازه مرگ آوازش

... این بیت مصحف و مغشوش است... [محقق] اگر با سبک

شناسی آشنا باشد، بی‌درنگ ملتفت می‌شود که مصراع اول بدون تردید غلط است؛ زیرا لفظ «ساز» به... معنی... «آلتی از موسیقی» در عصر سعدی معمول نبوده است... و به اصطلاح قدیم «ساز» به معنی «مرتب» است و اینجا صفت نغمه نمی‌تواند باشد، برای آنکه سعدی می‌خواهد از نغمه مطرب مذمت کند نه مدح - پس به قیاس در می‌یابد که باید اصل «نغمه ناسازش» باشد... و باز اگر تتبعی بسزا داشته باشد «آوازه مرگ» را نیز اصطلاحی تازه خواهد یافت... و «مرگ» خود آوازه ندارد؛ پس می‌تواند با ذوق سلیم اصل اصطلاح را که «آوازه مرگ پدر» باشد پیدا کند و اشکال عروضی را حل نماید - و هر گاه مردی محتاط باشد - باید بگوید که: این شعر مغشوش است، و با تصفح و مراجعه به نسخ متعدد گلستان اصل شعر را جستجو کرده کتاب را اصلاح و شعر را چنین ضبط سازد:

گوئی رگ جان می‌گسلد نغمه ناسازش

ناخوش تر از آوازه مرگ پدر آوازش^{۲۵}

او در جوابیه اش به احمد آتش در ماجرای انتقاد از ترجمان البلاغه از «سبک شناسی» به عنوان «علمی و فنی نو که در سینه‌های استادان موجود بوده ولی به کتاب نیامده بود»^{۲۶} یاد می‌کند و می‌گوید: «این فن برای همین است که دانشوران من بعد از روی ذوقهای شخصی، مثل ادوار قدیم، کتب استادان ماضی را مسخ نکنند و به شعر و نثر قدما دست نزنند و اگر هم خواستند کتابی را برای چاپ آماده سازند، شیوه و طرز [زبان و ذهن] هر عصری را از عصور تاریخ باز شناسند و به لغات غالب و اصطلاحات معمول هر زمانی واقف گردند، و سبک و طرز هر شاعر و نویسنده را از طرز و سبک دیگری تا حد امکان و تا جایی که قابل تمییز و تشخیص باشد، جدا کنند».^{۲۷}

سبک شناسی مشهور بهار - گذشته از آن یک پاره که درباره نظم است و بعدها به اهتمام علیقلی محمودی بختیاری طبع شد - «تاریخ (تحلیلی)، تطور نثر فارسی» است.

او این کتاب را به قول خودش «در أسوء حالات - یعنی متعاقب حبسهای پیاپی و تبعیدها و زبانهای گران و آزارهای بی‌موجب و وحشتهای شبانروزی بیست ساله - تنها به عشق خدمت به زبان کشور»^{۲۸} نگاشت و خود به اهمیت و دشواری تألیف آن عنایت کامل داشت چنان که نوشت:

«تألیف این فن جدید که تا به حال مدون و مرتب نشده بود، کاری بس دشوار و مختص کسانی است که اساتید قدیم ادب را دیده و تلمذ کرده باشند، به علاوه به زبانهای اوستایی و پهلوی و ادبیات پیش از اسلام و ادبیات عرب و تاریخ ایران و اسلام و مشرق و قوف

داشته و از فلسفه و علم الاجتماع نیز بایه‌ره شده باشند.^{۲۹}

بهار در مقدمه‌های تصحیحاتش به تفصیل در پیشینه کتاب، شناخت صاحب اثر، فواید و امتیازات آن و به ویژه سودمندی‌های واژگانی و صرفی و نحوی سخن می‌گوید و خصوصاً در این امر کار او بسیار مبتکرانه و مجتهدانه است و پیشگامانی چون قزوینی نه عنایت او را بدین مقولات داشتند و نه دانش و ذوق زبانی و ادبی او و تبحری که بهار اوج آن را در سبک‌شناسی ابتکارآمیز جاودانه‌اش به یادگار گذاشت.

برخورد اجتهادی بهار با متون قدیم و قوه استنباطی که در اصلاح تصحیفات و تحریفات هزینه می‌کند، در کارنامه پژوهشی وی سهمی مهم دارد و متأسفانه مغفول مانده.

بهار حوصله و میزان تتبع علامه قزوینی را نداشت و از آن همه ارجاع و بازبینی مآخذ و مصادر که در آثار قزوینی هست، کمتر در تحقیقات بهار نشان می‌یابیم ولی با این همه بهار هم مردی متتبع است و در تتبع کوشا و ممتاز.

به عنوان نمونه، یکی از نخستین کسانی که التنبیه علی حروف التصحیف حمزه اصفهانی را که در مقوله تصحیف و پیوسته‌های آن نوشته شده شناخته و شناسانیده و به چاپ و تصحیح آن ترغیب نموده، بهار است که مقاله‌ای سودمند درباره کتاب حمزه در مجله آرمان به طبع رسانده.^{۳۰}

بهار از پیشگامان سخن گفتن درباره لزوم تصحیح و تنقیح شاهنامه فردوسی است. در مقاله‌ای که در این زمینه نوشته^{۳۱} به اجتهاد خویش در اخراج ابیات دخیل از شاهنامه و این که حدسش را در مورد الحاقی بودن برخی بیتها، نسخه قدیم شاهنامه که عکسش را از قاهره برای ذکاء الملک فروغی فرستاده بودند و بهار نزد او عکس نسخه را بر رسیده است، تأیید کرده، اشاره می‌نماید.

و همچنین درباره اشعار دخیل در دیوان حافظ و میزان صحت و ضبط نص دیوان حافظ مصحح قزوینی و غنی سخن گفته و در رد و اثبات اختیارات قزوینی در این چاپ درنگ و تأمل روا داشته است و فی المثل می‌گوید: «به صرف شهرت یا روانی یا مطبوع افتادن روایتی نمی‌توانیم آن روایت را در صورتی که روایتی دیگر با وی معارضه کند، بپذیریم، چه محقق است که گاهی صاحبان نسخه‌ها لغتی را ثقیل یافته و آن را با لغتی مطبوع‌تر بدل کرده‌اند، از قبیل این شعر حافظ:

بیا که فسحت این کارخانه کم نشود

به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی

که روایتی قدیمی و صحیح است، و در نسخ تازه‌تر کلمه

«فسحت» گاهی به «وسعت» و اخیراً به «رونق» تبدیل یافته و شکی نیست که «رونق» از «فسحت» فصیح‌تر و زیباتر است. اما چه می‌توان کرد [که] حافظ آن طور گفته است؟ و گاه باشد که روان بودن روایت یا کلمه‌ای، علت دیگر هم دارد و آن کثرت انسی است که ما به دیوانهای چاپی مشهور پیدا کرده ایم،... و هرگاه آن شعر یا عبارت به روایتی دیگر دیده شود به اصطلاح «توی دهن می‌زند» و بد جلوه می‌کند.^{۳۲}

نقد‌های نوشته شده به قلم بهار در حوزه متن‌شناسی زیاد نیستند، اما معتنمند. او در انتقاد از تصحیح ترجمان البلاغی احمد آتش، دانش لغوی و ادبی و متن‌شناسی خود را باز نموده و فی المثل بر کار آتش آنجا که «مردانشیان هر روزگاری را» را در نسخه نفهمیده و «مردانشیان» را به «مردانشایان» بدل کرده انگشت می‌نهد؛ و در اصلاحات خویش به شعر فردوسی و دیگر متون استشهاد می‌کند. به پاسخ آتش، به انتقادنامه خویش، پاسخ می‌گوید و از اجتهاد خود، مؤدبانه دفاع می‌نماید.^{۳۳}

وی در همان زمان حیات در کار متن‌شناسی مورد مراجعه و استفاده محققان معاصر بوده و فی المثل در نامه‌ای که از وی به «الکساندر بولدیرف» (خاورشناس روسی و مصحح بدایع الوقایع و اصفی) بر جایست از نسبت چکامه‌ای به سنائی و چاپ سنگی دو دیوان ممزوج فطران و رودکی محققانه سخن می‌گوید.^{۳۴}

تاریخ سیستان از متونی است که به یاری بخت به دست مردی چون بهار افتاد و او قدرشناسانه کتاب را از دست نداد و به بهترین شکل امکانپذیر در آن زمان به جامعه فرهیختگان فارسی زبان و ایرانشناس عرضه داشت.

آن گونه که خود بعدها گفته در سال ۱۳۰۴ ه. ش مثنی کتاب برای فروش به او عرضه می‌شود و در آن میان دستنوشتی قدیم از تاریخ سیستان که پیش از آن به صورت پاورقی روزنامه ایران (از ۱۳۰۲-۱۲۹۹ ه. ش) چاپ شده بوده، دستیاب می‌گردد، دستنوشتی که دانسته شد تنها مآخذ همان روزنامه مورد اشارت هم بوده.

بهار دستنوشست را می‌خرد و چون نقل موجود در روزنامه را محرّف و مغلوّط می‌یابد، به چاپ آن همت می‌گمارد و وزارت معارف آن روزگار متکفل چاپ کتاب به تصحیح بهار می‌گردد.^{۳۵}

او در مقدمه تاریخ سیستان، آنجا که از خودداری‌اش از فروش دستنوشست ذیقیمت آن سخن می‌راند، می‌گوید: «این نسخه را بارها از من بنده به قیمتهای گزاف ظاهراً برای یکی از کتابخانه‌های فرنگستان می‌خریدند و هر چند کتاب در آن سرزمین ضایع

نمی‌ماند... لیکن بنده امیدوار بود که خود ایرانیان روزی در صدد احیاء آثار متقدمان و پیشوایان علمی و ادبی خود بر خواهند آمد، بدین معنی از فروش آن خودداری کرد و سنگ غرور بر شکم نیاز بسته آمد^{۳۶}؛ و خوشبختانه شاخ امید بهار به بار نشست و شد آنچه می‌خواست.

از کتبی که آرزوی بهار برای زنده گردانیدنش بر نیامد، جوامع الحکایات است.

جوامع الحکایات و لوامع الروایات سدید الدین عوفی دائرة الفرائد و حکایتنامه کبیری است که بهار آهنگ تصحیح و احیای کل آن را داشت. منتخب جوامع الحکایات برای دبیرستانها، به تصحیح بهار، در سال ۱۳۲۴ هـ.ش از سوی وزارت فرهنگ در تهران به چاپ رسید، ولی متأسفانه وی به چاپ متن کامل کامیاب نشد. اگر چه کسانی چون زنده یاد دکتر محمد معین و دکتر جعفر شعار و دکتر امیربانو کریمی (مصفا) و نیز مرحوم محمد رضانی به

چاپ این اثر کوشیده‌اند^{۳۷}، هنوز هم این اثر ارزنده به طور کامل حلیه طبع نپوشیده.

این که بهار از کی و چگونه به گردآوری میراث مخطوط علاقه‌مند شده و دست یازیده، متأسفانه معلوم نیست، ولی این روشن است که او به جمع دست‌نوشته‌های قدیم تعلق خاطری - ولو اندک - داشته. استاد زنده یاد محمد تقی دانش پژوه را در دفتر پنجم نسخه‌های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) مقالاتی است به نام «کتابخانه بهار»^{۳۸} استاد بزرگوار، آقای ایرج افشار - حفظ‌الله - در فهرست مقالات فارسی این مقاله را به نام «فهرست نسخه‌های خطی [کتابخانه] [ملک الشعرا] [بهار] [در کتابخانه مجلس شورای ملی]» شناسانده‌اند^{۳۹} که شاید برای برخی مراجعان تصویری نادرست پدید آرد؛ چه مقاله زنده یاد دانش پژوه شناسانده همه مخطوطات کتابخانه بهار نیست و چنان که دانش پژوه خود گفته، اگر چه همه دست‌نوشته‌های کتابخانه بهار را که در کتابخانه مجلس شورای ملی پیشین بوده است، دیده، چند دست‌نوشته از آنها را نمونه‌وار، در مقاله خود شناسانیده است.^{۴۰}

از آنجا که ملاحظه فهرست این دست‌نوشته‌ها، می‌تواند نمودار

سمت و سوی گرایش متن شناسی بهار باشد و معلوم دارد او فی‌المثل چه مخطوطاتی را گرد می‌آورده و از چه دست‌نوشته‌هایی بهره می‌برده است، ما در اینجا به طور فهرستوار نام این کتب خطی مذکور در نوشتار دانش پژوه را می‌آوریم و از پروردگار، هم برای او و هم بهار، آمرزش و آرامش جاودانی می‌خواهیم:

۱. اثبات الحق در ترجمه احقاق (از میرزا محمد نائینی).
۲. احکام نجوم تاج الدین نخجوانی.
۳. الاشارات و التنبيهات ابن سینا.
۴. تاج المصادر بوجعفرک بیهقی.
۵. تاریخ چین و قشون ملل اروپا در ۱۹۰۰.
۶. تاریخ سیاست تبست یا سفرنامه از پطرزبورغ تا هند تا چین تا تبست.
۷. تاریخ سیستان.
۸. تاریخنامه بلعمی.
۹. التبصرة فی الفقه و بیان اختلاف المذاهب علی مذهب الشافعی مجد الدین عبدالخالق.
۱۰. تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار



وصاف شیرازی.

۱۱. تذکرة الشعراء نصرآبادی.
۱۲. جلاء الاذهان و جلاء الاذهان ابوالمحاسن حسین بن حسن گارزگرگانی.
- > می‌افزایم: عنوان در فهرست زنده یاد دانش پژوه همین طور، یعنی جلاء الاذهان و جلاء الاذهان، آمده، ولی گویا درست آن است که مرحوم شیخ آقا بزرگ - رضوان الله علیه - در الذریعة (ج ۵، ص ۱۲۲) ضبط کرده، یعنی: جلاء الاذهان و جلاء الأحزان <
۱۳. جوامع الحکایات و لوامع الروایات سدید الدین عوفی.
۱۴. حدیقة الحقیقة سنائی.
۱۵. خلاصة اللغات محمد مؤمن بن ابی المحسن حسینی منشی گونابادی.
۱۶. در بحر مناقب درویش برهان بن ابراهیم.
۱۷. ریاض العاشقین حاجی آقا (ابن عبدالغفار).
۱۸. زبدة المعارف علی اکبر اژه‌ای اصفهانی.
۱۹. سفرنامه اروپای میرزا صالح بن حاجی باقرخان شیرازی

ب) فائده سیاقیة یحتاج الیها اهل الدیوان فی تعیین خراج الاراضی.

ج) دستور الحساب جلالی عمر عبدالعزیز.

۳۱. مجموعه رسائل صائغ الدین علی خجندی.

۳۲. مجموعه:

الف) فوائد من فرق اللغات فی التمییز بین الکلمات.

ب) الرسائل صابی.

۳۳. محفل آرای یا حکایات رعنا و زیبای میرزا بر خوردار ممتاز تر کمان فراهی.

۳۴. منحة الابرار علم الهدی محمد کاشانی.

۳۵. منهج الصادقین فی الزام المخالفین فتح الله بن شکر الله کاشانی.

۳۶. نوادر الحکایات و غرایب الروایات عبدالنبی بن خلف قزوینی.

۳۷. وسیلة المقاصد الی احسن المراصد خطیب رستم بن عبدالله خطیب موسوی.^{۲۱}

در پایان افزودنی است: به رعایت حجم مقاله و ضیق وقت از مسابلی چون حدس و رأی نهایی بهار درباره تاریخ بلعمی و نقد آن به وسیله استاد روشن، و برخی دیگر مطالب، سخن گفته نشد و امید است در آینده حق مطلب گزارده آید - لعل الله یحدث بعد ذلك أمراً.



- محمّد کُلّین.
- در رساله ای که به نام «تصحیف و دستنوشتهای اسلامی، پرداخته ام، بغایت از کتاب حمزه و اشارات بهار بهره برده، و کتاب حمزه اصفهانی را از سودمندترین مآخذ برای «تصحیف پژوهی» یافته ام.
- ۳۲- بهار و ادب فارسی، ج ۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.
- ۳۳- نگر: ترجمان البلاغه، انتشارات اساطیر، صص ۶۵-۱۹.
- ۳۴- نگر: اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، ج ۲، ص ۲۸۶.
- ۳۵- نگر: تاریخ سیستان، ص الف و ب.
- ۳۶- همان، ص ب.
- ۳۷- نگر: [بخشی از] جوامع الحکایات، به کوشش جعفر شعار، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۱۴.
- ۳۸- نگر: نسخه های خطی، دفتر پنجم، ص ۶۵۸.
- ۳۹- نگر: فهرست مقالات فارسی، ج ۳، ص ۲۰، ش ۳۹۴.
- ۴۰- نگر: نسخه های خطی، همان، همان.
- ۴۱- نگر: همان، همان، صص ۶۷۱-۶۵۸.

کازرونی.

۲۰. سیر المتأخرین نواب میر غلام حسین بن میرسید هدایت

علی خان بن سید علیم الله بن سید فیض الله منشی طباطبایی حسینی.

۲۱. شرح الاشارات و التنبیها امام فخرالدین رازی.

۲۲. الحجاب فی شرح اللباب سید جمال الدین عبدالله بن محمد حسینی نقره کار.

۲۳. عجایب الدنیای ابوالمؤید ابو مطیع بلخی.

۲۴. فتوت نامه سلطانی مولی حسین کاشفی.

۲۵. الکافی کلینی.

۲۶. الکشاف زمخسری.

۲۷. لطایف الاخبار بدیع الزمان رشیدخان عالمگیری تونی.

۲۸. الماء المعین محمد مهدی بن حاج علی اصغر مؤلف فرج الحزین.

۲۹. مجموعه، به خط عباس علی نوری:

الف) رساله در سیاق غیاث الدین ابواسحاق محمد عاشقی کرمانی ب) سی فصل خواجه طوسی ج) میزان الحساب قوشچی.

۳۰. مجموعه:

الف) مفتاح الحساب غیاث الدین جمشید کاشانی.

پی نوشتها:

- ۱۷- نگر: بهار و ادب فارسی، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۸۸.
- ۱۸- تاریخ سیستان، ص لد و له.
- ۱۹- مجله دانشکده، انتشارات معین، ص ۴۰۱.
- ۲۰- نگر: همان، ص ۴۹۴.
- ۲۱- همان، ص ۴۹۹.
- ۲۲- همان، ص ۴۹۹ و ۵۰۰.
- ۲۳- مع الأسف، برخی معاصران بین تصحیح «ذوقی» و دستبرد شخصی و تصحیح «قیاسی» خلط کرده اند.
- ۲۴- ترجمان البلاغه، انتشارات اساطیر، ص ۵۴ و ۵۵.
- ۲۵- سبک شناسی، ج ۱، صص ید - یو.
- ۲۶- ترجمان البلاغه، انتشارات اساطیر، ص ۵۵.
- ۲۷- همان، ص ۵۵ و ۵۶.
- ۲۸- سبک شناسی، ج ۱، ص یز.
- ۲۹- اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، ج ۲، صص ۲۵۹.
- ۳۰- نگر: بهار و ادب فارسی، ج ۱، صص ۳۰۱-۲۹۵.
- ۳۱- چاپ شده در: فردوسی نامه بهار، به کوشش

- ۱- سنج: خودآگاهی تاریخی، مددپور، صص ۲۲۳-۲۱۴.
- ۲- نگر: اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، به کوشش: علی میرانصاری، ج ۲، ص ۸.
- ۳- نگر: همان، ص ۱۸۸.
- ۴- نگر: همان، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- ۵- نگر: همان، صص ۱۲۶-۱۱۶.
- ۶- نگر: سبک شناسی، ج ۱، صص ز- یب.
- ۷- نگر: دیوان ادیب نیشابوری، به کوشش جلالی پندری، پیشگفتار.
- ۸- نگر: سبک شناسی، ج ۱، ص یب.
- ۹- نگر: دیوان ادیب نیشابوری، پیشگفتار.
- ۱۰- نگر: همان.
- ۱۱- نگر: اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، ج ۲، ص ۲۸۶.
- ۱۲- سبک شناسی، ج ۱، ص الف.
- ۱۳- مجمل التواریخ و القصص، ص الف و ب.
- ۱۴- نگر: همان، همان.
- ۱۵- نگر: همان، ص ل.
- ۱۶- نگر: سبک شناسی، ج ۱، ص ج.